جلسه 592

شنبه 20/01/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

محقق عراقی فرمود فعل متجری به قبیح هست بلکه مبغوض هست، ولکن چون این قبح و مبغوضیت در طول قطع به حرمت فعل هست با آن حسن و محبوبیتی که در رتبه ذات فعل هست با هم قابل جمع هستند. وضوء با آب مباح به عنوان خودش حسن است و محبوب. اما در طول قطع مکلف به حرمت این وضوء بخاطر اینکه فکر می کند آب غصبی هست، در طول قطع به حرمت این وضوء می شود قبیح و مبغوض. اجتماع حسن و قبح و یا محبوبیت و مبغوضیت در فعل واحد اگر اختلاف رتبه در آنها باشد مشکلی ندارد و قابل جمع هستند. فقط مشکل ما بخاطر عبادی بودن وضوء است، ما می گوئیم وقتی که این فعل شما قبیح شد مبغوض شد ولو در رتبه متأخره از قطع به حرمت آن، این فعل یصدر علی وحه مبعّد عن المولی فلایصلح أن یکون مقربا الیه. اما اگر واجب، واجب توصلی بود مثل دفن میت در مکانی که نعقد أنه غصب بعد فهمیدیم غصبی نبود. این مشکلی نداریم، فعل امتثال واجب هست و قصد قربت هم که معتبر نیست.

اقول: این فرمایش محقق عراقی به نظر ما قابل قبول نیست.

اولا: عرض می کنیم که ما دلیل نداریم که تجری مبغوض باشد. بله تجری قبیح هست، اما اینکه شما می فرمایید که تجری مبغوض هم هست، مرادتان چیست؟ یعنی مولا درک می کند قبح تجری را؟ خب بله درک می کند. مولا بما هو حکیم یکره القبیح؟ بله یکره القبیح. اما اینکه بگوئیم مبغوض مولا هست بما هو مولا، این اول الکلام است.

والا اگر تجری مبغوض مولا باشد پس چه بحثی است شما راه انداختید فی حرمة التجری وعدمها و بعد هم انکار می کنید حرمت تجری را؟! خب روح حرمت که مبغوضیت هست وقتی وجود دارد تمام ثمرات حرمت تجری بار می شود دیگر. حالا انشاء حرمت برای تجری محال باشد لغو باشد، می شود مثل کسی که اضطرار به سوء الاختیار دارد که گفته اند قبیح است، مثل کسی که وارد مکان مغصوب شد و مجبور است در آنجا بماند، یا لااقل برای خروج از آن مکان مغصوب مجبور هست که باز مقداری مرتکب غصب بشود برای خروج از آن مکان، حرکات خروجیه اش به سمت در خروجی مصداق غصب است. می گویند این غصب که مقدمه تخلص از حرام هست یا آن غصبی که بقاءا مضطر به او است ولکن اضطرار به سوء اختیار است، حرام نیست ولکن مبغوض هست. الان خطاب نهی ندارد که لاتغصب، چون نهی از غیر مقور است، ولغو است این نهی. معنا ندارد به این آقا بگویند لاتغصب، واین لاتغصب شامل حرکت خروجیه اش از این مکان غصبی بشود، چه معنایی دارد؟ آیا می خواهند بگویند حرکت خروجیه را از این مکان مغصوب ترک کن؟ خب اینکه معنایش این است که یعنی ادامه بده غصب را. نهی از غصب ساقط است نسبت به این حرکت خروجیه از این مکان مغصوب ولکن این فعل مبغوض مولا هست.

یا در مورد کسی که خودش غاصب بود، ولکن فراموش کرد، الناسی المقصر، ناسی غصب، ولکن ناسی ای که مقصر هست و نه قاصر. آقایان دارند وآقای خوئی هم دارد که اگر مثلا کسی غصب کرد آبی را و لکن هنگام وضوء گرفتن فراموش کرده بود که این آب غصبی است و وضوء گرفت، بطل وضوئه، چرا؟ برای اینکه درست است که لاتغصب شامل این شخص ناسی نمی شود، چون خطاب لاتغصب نسبت به او لغو است، او فعلا قابل انزجار از این نهی واین زجر نیست، ولکن این عمل او مبغوض است. ولذا می گویند این مبغوض لایقع صحیحا و عبادة. وهمینطور سائر ثمرات حرمت تجری بر مبغوضیت تجری بار می شود.

پس اینکه ایشان اینجا اثبات می کند مبغوضیت تجری را ولکن بعد انکار می کند حرمت تجری را به خیال اینکه از ثمرات مترتبه بر حرمت تجری آزاد و رها می شود، نخیر اینجور نیست، خب آن ثمرات بر مبغوضیت تجری بار می شود. ما دلیل نداریم که تجری مبغوض مولا هست. بله مولا یدرک قبح التجری کما یدرک حسن الاحتیاط فی اطراف العلم الاجمالی. اما احتیاط در اطراف علم اجمالی محبوب لزومی مولا هست؟ دلیل نداریم بر این مطلب. مولا واگذار کرده مردم را به عقلشان، می گویند ما این مقدار که شریعت نیاز داشت به قوانین جعل کردیم، بقیه را واگذار کردیم به حکم عقل، شمائید و حکم عقلتان. بله ما درک می کنیم قبح معصیت را اما تحریم نمی کنیم معصیت را. ما همینکه گفتیم دروغ نگوئید کافی است، دیگر حالا کسی عصیان بکند و دروغ بگوید مبغوض هم باشد عصیان او بغضا مولویا نه اینطور نیست، ما دلیلی بر آن نداریم.

ما همین را عرض می کنیم، ما عرضمان این است که روح حرمت تعلق غرض لزومی مولاست به ترک، و روح وجوب تعلق غرض لزومی مولا هست به فعل. این آقایانی که می گویند تجری مبغوض است، مقصودشان این است که غرض مولا تعلق گرفته است به ترک تجری. غرض هم لزومی است. یعنی چی؟ یعنی مولا راضی به ارتکاب تجری نیست. اگر از مولا بپرسیم مولا تو حکیمی آیا راضی هستی ما مرتکب تجری بشویم؟ مولا می گوید ابدا، من راضی بشوم که شما مرتکب قبیح بشوید؟ چطور می شود من راضی بشوم، با حکمت مولا سازگار نیست. آنوقت نتیجه ای که ممکن است گرفته بشود این است که پس تجری مبغوض مولاست یعنی مولا یبغضه بنحو لایرضی بارتکابه.

ما عرضمان این است که عدم رضا به معنای اینکه مولا چون حکیم است راضی نیست به ارتکاب قبیح، این به معنای مبغوضیت مولویه تجری نیست. بله قطعا همینجور است که مولا اذن در ارتکاب قبیح نمی دهد راضی به ارتکاب قبیح نیست، پیغمبر اکرم راضی به عصیان خدا نیست ولکن آیا بغض مولوی دارد نسبت به عصیان خدا، به نحوی که ما وقتی نعوذ بالله عصیان می کنیم عصیان خدا می کنیم علاوه بر او عصیان پیغمبر هم می کنیم؟ اینطور نیست، وما علی الرسول الا البلاغ. در عین حالی که پیغمبر درک می کند قبح عصیان را و هیچوقت پیغمبر راضی به عصیان نیست، اما اینکه بغض مولوی داشته باشد نسبت به عصیان، ما شاهدی نداریم. حق تعالی هم بگوئیم بغض مولوی دارد نسبت به تجری دلیلی نداریم. بله هو حکیم یدرک کون التجری قبیحا و لایرضی بارتکاب التجری. این هست.

حالا بحث بیشتر انشاءالله در بحث حرمت تجری.

پس اشکال اول ما این است که مبغوضیت تجری اول الکلام است.

ثانیا: جناب محقق عراقی! اختلاف رتبه به نظر شما کافی است برای رفع تضاد؟ این چه فرمایشی است که چون حسن فعل در رتبه ذات فعل است، الوضوء بالماء المباح حسن، والوضوء بالماء المباح فی طول القطع بحرمته قبیح، چون این قبح در رتبه متأخره از آن حسن است پس اختلاف رتبه رافع تضاد هست. آقا این درست نیست، تضاد از امور مربوطه به عالم وجود نه به عالم رتبه. سیاهی وسفیدی این دیوار با هم ضدان لایجتمعان هستند حتی اگر فرض کنیم اختلاف رتبه بینشان باشد. مثلا فرض کنید که سیاهی این دیوار علت سفیدی اش باشد. خب علت با معلول اختلاف رتبه دارد، آیا می شود شما به صرف اختلاف رتبه بگوئید اشکالی ندراد و اجتماع سواد و بیاض برای این جسم ممکن هست چون فرض کردیم احدهما علة للآخر ومع علیة احدهما للآخر فتختلف رتبتهما.

سؤال وجواب: نه، اجتماع ضدین شرطش وحدت رتبه است، این بیان محقق عراق که اختلاف رتبه رافع تضاد است، ما می گوئیم آیا معقول است بگویند این فعل حسن است و در طول قطع به حسن آن قبیح است، میگویند چرا اینجوری گفتید؟ می گوئیم خب اختلاف رتبه است، مثلا قصاص حسن است، ودر طول قطع به حسن قصاص، قصاص می شود قبیح. نه اینکه حسنش از بین می رود، آن بحث دیگری است، محقق عراقی می گوید حسنش هم محفوظ است، هم حسن دارد این فعل، وهم در رتبه متأخره قبیح است. ما اشکالمان به این بیان است. خب بگوئید قصاص بما هو قصاص حسن و بما هو مقطوع الحسن قبیح، در رتبه متأخره قطع به حسن آن این فعل بشود قبیح، خب این ممکن است؟ مگر تضاد با اختلاف رتبه مشکلش حل می شود؟ تضاد مربوط به عالم وجود است، اگر بین دو شیء منافرت در وجود بود می شوند ضدان، حالا اختلاف رتبه داشته باشند یا نداشته باشند.

اینکه هی مثال می زنند که انسان در رتبه ذاتش موجود نیست اما در رتبه متأخره موجود است این مغالطه است. اینکه می گوئید انسان در رتبه ذات موجود نیست نظر به حمل اولی دارید، یعنی می خواهید بگوئید وجود نه جنس انسان است و نه فصل انسان، ولی در عین حال بالحمل الشایع انسان موجود است. این اختلا حمل اولی و حمل شایع است. انسان به حمل اولی حیوان ناطق، اما به حمل اولی لیس بوجود لیس بموجود، یعنی مفهوم وجود و مفهوم موجود نه جنس انسان است نه فصل انسان، منافات ندارد که به حمل شایع انسان بعد از خلقت توسط خداوند انسان بالحمل الشایع موجود است. چه ربطی دارد به بحث اختلاف رتبه؟

اشکال سوم به محقق عراقی: این است که جناب محقق عراقی، شما می گوئید تجری در طول اراده مولاست، یعنی مولا اراده می کند ما ترک کنیم این فعل را، بعد که انجام می دهیم می شود تجری. اینکه درست نیست. تجری در طول تخیل اراده مولاست نه واقع اراده مولا. من وقتی که فکر می کنم این آب غصبی است تخیل می کنم که خدا اراده است ترک کنم وضوء با این آب را، ودر طول این تخیل اراده مولا نسبت به اجتناب از وضوء به این آب، می گویند اگر شما با این آب وضوء گرفتی می شود مصداق تجری. خب اینکه در طول آن اراده مولا نسبت به وضوء با این آب نیست. مولا وضوء با آب را دید اراد الوضوء بالماء، این هم مصداقی است از مصادیق وضوء به آب مباح. اما چون ما تخیل کردیم که وضوء با این آب مصداق غصب است، تخیل کردیم که مولا اراده دارد ترک این وضوء را شد تجری، فأین الطولیة، طولیت کجا بود. تخیل اینکه مولا اراده کرده ما اجتناب کنیم از این وضوء، خب این فوقش در طول تخیل غصب است. تخیل اینکه مولا خواسته است از این آب اجتناب کنیم در طول این است که تخیل کرده ایم که هذا غصب، این چه ربطی دارد به آن امری که مولا کرده است به وضوء با آب مباح و اراده ای که کرده مولا به وضوء به ماء مباح. ربطی به هم ندارد، طولیتی در کار نیست، طولیت اختلاف رتبه درست می کند اما اینجا که طولیت نیست.

بله در مثل قصد قربت طولیت هست، مولا امر می کند به نماز، ما قطع پیدا می کنیم به امر مولا به نماز، این منشأ قصد قربت می شود، (حالا علی بیان المشهور که ما آن بیان را هم قبول نداریم در بحث تعبدی و توصلی گفته ایم، ولی جای توهمش هست)، قصد امتثال امر به ذات نماز تعلق می گیرد در طول تعلق امر به نماز.

اما اینجا که اینطور نیست، تجری در طول تخیل حرمت فعل است.

بله از نظر متجری ممکن است طولیت باشد، متجری تخیل طولیت می کند. متجر تخیل می کند که آن عنوان ذاتی فعل در رتبه متقدمه بر قطع اوست به حرمت آن فعل. متجری اینطور تخیل می کند. تخیل الطولیة که رافع تضاد نیست. آنی که رافع تضاد است واقع الطولیة است نه تخیل الطولیة.

پس این مطلب هم درست نیست.

سؤال وجواب: تجری که در طول امر نیست، امر داریم به وضوء با آب مباح، ما تخیل کردیم که این آب غصبی است و این وضوء با این آب حرمت دارد. در طول تخیل حرمت تجری انتزاع شد. به این عنوان فعل، عنوان فعل الوضوء بالماء المباح است. خب الوضوء بالماء المباح واجب، اما اینکه در رتبه سابقه بر تعلق حرمت نیست. اصلا تعلق حرمتی در کار نیست تخیل حرمت است.

اشکال چهارم: شما پذیرفتید که تجری حیثیت تعلیلیه است برای قبح؟ یعنی واقعا عنوان وضوء به آب مباح می شود قبیح بسبب کونه تجریا؟! خب این خلاف وجدان است. الحیثیات التعلیلیه فی الاحکام العقلیه راجعة الی الحیثیات التقییدیه. شما اگر گفتید الکذب قبیح لأنه ظلم، آقایان می گویند یعنی الظلم قبیح. علت برای حکم عقل خودش موضوع حکم عقل است. هر چیزی که در حکم عقل علت شمرده شد خودش موضوع حکم است، حیثیت تقییدیه است. اگر بنا باشد تجری علت باشد برای قبح وضوء به این آب، حیثیت تعلیلیه برای حکم عقل بازگشتش به حیثیت تقییدیه است، یعنی التجری قبیح.

بهترین جواب از آن اشکال که محقق عراقی این مطالب را فرمود برای رد آن اشکال، بهترین جواب از آن اشکال این است که بگوئیم ملتزم می شویم که این فعل بعد از اینکه مصداق تجری شد دیگر حسن بالفعل ندارد. ملتزم می شویم. حسن شأنی دارد. کما اینکه صاحب کفایه در حاشیه رسائل فرموده است که این فعل متجری به حسن شأنی دارد، یعنی لولا التجری لکان حسنا، اما بالفعل چون مصداق تجری است حسن نیست، چه مشکلی پیش می آید؟ اگر ما ملتزم شدیم تجری مبغوض مولاست، بالفعل می گوئیم دیگر این شیء محبوب مولا نیست، محبوب فعلی مولا نیست، چه محذوری دارد؟

مثال توصلی بزنیم: دفن کردم میت را در مکان مباح بتخیل أنه مکان مغصوب. خب این فعل چون مصداق تجری است محبوب بالفعل نیست، بله محبوب شأنی هست، یعنی چه؟ یعنی مصداقی است از مصادیق آن طبیعت ذات مصلحت. بله طبیعت دفن میت در مکان مباح مصلحت دارد، صرف الوجودش مصلحت دارد. این دفن در این مکان مباحی که من خیال می کنم غصبی است فردی است از افراد آن طبیعت، وافی به آن مصلحت هم چه بسا هست. اما محبوب بالفعل باشد این فرد؟ ابدا. ما هم که می گوئیم تجری مبغوض مولوی حق تعالی معلوم نیست باشد، ولی در عین حال می گوئیم محبوب که قطعا نیست. حالا دلیل نداریم که تجری مبغوض مولوی حق متعال باشد اما یقینا محبوب نیست یقینا مولا راضی نیست به این فعل. حتی اگر واجب هم باشد این فعل محبوب مولا نیست قطعا، چون مصداق تجری است.

و عجیب است مرحوم آقای خوئی با آن دقت نظر می فرماید فعل متجری به قبیح است ولکن لایخرج عن کونه محبوبا. درست نقطه مقابل محقق عراقی. محقق عراقی گفت فعل مبغوض است ولکن این مبغوضیت در طول تجری با آن محبوبیت در رتبه سابقه تضاد ندارد. اصلا آقای خوئی منکر شد مبغوضیت فعل متجری به را، می گوید فعل متجری به لایخرج عن کونه ذا مصلحة و محبوبیة. این عجیب است. وقتی فعل شد قبیح، مولای حکیم می تواند این فعل قبیح محبوبش باشد؟

مخصوصا کسی این مطلب را می گوید که قائل به امتناع اجتماع محبوبیت و مبغوضیت در فعل واحد است ولو با عنوانین مختلفین. می گوید نمی شود فعل واحد ولو با تعدد عنوان هم محبوب باشد و هم مبغوض. ولذا آن کسی که ناسی غصب است ولی چون خودش غاصب است مقصر است ایشان می گوید ایشان وضوئش با این آبی که غصبی است باطل است، ولو نهی ساقط است للنسیان، اما این فعل مبغوض است والمبغوض لایمکن أن یکون محبوبا.

خب جناب آقای خوئی! القبیح یمکن أن یکون محبوبا؟! ذات باریتعالی نسبت به قبیح حب فعلی دارد؟! این ممکن نیست. ولذا ما می گوئیم این فعل محبوب نیست چون مصداق تجری است.

بله محبوب شأنی است. محبوب شأنی یعنی چه؟ یعنی این فعل مصداق وفردی است از افراد آن طبیعت ذات مصلحت. مولا صرف الوجود را دوست دارد. در جائی که انحلالی است، حب انحلالی است، امر انحلالی است، مثل چه؟ مثل روزه گرفتن، خب امر به صوم امر انحلالی است، اگر یک زنی فکر می کرد حائض است، یا قطع داشت حائض است (حالا قطع را نمی گوئیم، چون اگر قطع را بگوئیم ممکن است بگوئید اصلا قصد قربت از او متمشی نمی شود که بخواهد روزه بگیرد بنابر حرمت ذاتیه صوم)، اماره شرعیه داشت که حائض است. خب بنابر اینکه بگوئیم صوم حائض حرام ذاتی است، اگر کشف هم بشود که این زن حائض نبوده ما ملتزم می شویم که روزه اش باطل است. چرا؟ برای اینکه این صوم از این زن مبغوض است، و دیگر این صوم نمی تواند محبوب باشد. خصوص این صوم نمی تواند امر داشته باشد. حالا قصد قربت هم از این زن متمشی نمی شود به نظر ما کما سیأتی، ولی اصلا قطع نظر از مشکل قصد قربت امر هم به این صوم نمی تواند تعلق بگیرد چون مندوحه ندارد. در جاهایی که مندوحه داریم مثل دفن میت در مکان مباح یا وضوء به ماء مباح، امر تعلق گرفته به صرف الوجود وضوء یا صرف الوجود دفن در مکان مباح، اما این مکلف به سوء اختیار می آید این فرد متجری به را اختیار می کند. خب ما می گوئیم این فرد محبوب بالفعل مولا نیست، اما محبوب شأنی به آن معنا که وافی است به مصلحت صرف الوجود، مصداقی است از طبیعت محبوب مولا، به این معنا ما قبول داریم. و لذا می گوئیم هیچ محذوری ندارد که اگر توصلی باشد این دفن در مکانی که یتخیل الدافن أنه مغصوب امتثال امر استو محبوب بالفعل نیست اما امتثال امر هست و وافی به مصلحت هست، چه مشکلی دارد؟ قصد قربت هم که در دفن معتبر نیست، دفن میت تعبدی است.

اما در مورد تعبدی کار مشکل است، وضوء با آبی که خیال می کنیم غصبی است بسیار مشکل است. صاحب عروه فرموده: اگر قصد قربت متمشی بشود که اشکال ندارد و وضوء صحیح است. آقای خئی هم ایشان را تأیید کرده، فرموده بله اگر واقعا قصد قربت از این متجری متمشی بشود وضوء صحیح است. کجا قصد قربت از متجری متمشی می شود؟ ایشان مثلی که می زند مورد قطع به غصب را مثال می زند، می گوید در جائی که قطع دارد این آب غصبی است، اگر قطع هم دارد به بطلان وضوء از آب مغصوب، که قصد قربت متمشی نمی شود. چون یقین دارد که این وضوء باطل است. قطع به غصب که دارید، قطع به بطلان وضوء به ماء مغصوب هم که دارید، چطور می توانید قصد قربت بکنید؟ ولی اگر این آقا قطع به بطلان وضوء از آب غصبی نداشت، حجت شرعیه دارد که وضوء با آب غصبی باطل است قطع ندارد، بله می تواند قصد قربت از او متمشی بشود. آقای خوئی اینجور فرموده است. لازمه فرمایش آقای خوئی همانی است که بعضی ها فتوی داده اند، گفته اند در علم اجمالی به اینکه یکی از این دو آب غصبی است، شما وضعا اگر وضوء بگیرید با این آب اول به رجاء حلیت، با آب دوم هم وضوء بگیرید به رجاء حلیت، وضوء صحیح گرفته آید. حالا تجری کرده اید بلکه اگر هر با هر دو وضوء بگیرید عصیان هم کرده اید در علم اجمالی، ولی وضوء صحیح گرفته اید، چون یک وضوء با آب مباح گرفته اید. حالا ممکن است با همان آب اول که وضوء می گیرید بعدش ممکن است یکی بیاید بگوید خوب شد با این وضوء گرفتی، چون این مباح بود. می گوئی خب الحمد لله وضوء با آب مباح گرفتم. لازمه فرمایش آقای خوئی این است که این وضوء صحیح است دیگر، چون قصد قربت کرده ام دیگر.

واین قابل التزام نیست. چرا؟ برای اینکه مشکل قصد قربت نیست، مشکل این است که این عمل مقرب نیست. مشکل این است که این عملی که قبیح است و یصح العقاب علیه، مولا می تواند عقاب کند بر این فعل، ما استحقاق عقاب داریم بر این فعل، ومبعّد عن المولی هست. این فعلی که قبیح و مبعّد عن المولی و موجب للعقاب، خلاف مرتکز متشرعی وعقلائی است که بگوئیم مقرّب به مولا هم هست. این را نمی شود ملتزم شد. تتمة الکلام انشاءالله فردا.